

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین، ۲۳ اکتوبر ۲۰۰۹

ضمن سفرهای بیشمار از کران تا کران ایران، آشنائی با مردم و فرهنگ آن سامان دست داد. هر شهری را دیدم و آثار و آبدات تاریخی آن را از نظر گذراندم. بیشترین مصروفیتم در ایران مگر تماس با هموطنان حقیر و فقیرم در آنجا بود، که از کد یمین و عرق جبین پولی بدست آورده وسائل امرار معاش چوچ و پوچ خود را فراهم میکردند. این انسانان زحمتکش و باغیرت، که عار داشتند از جائی کمکی بدست آرند، آزاده و سر بلند زیستند. با وجودی که از برکت ملیونها افغان زحمتکش و کم توقع چرخهای اقتصادی آن کشور بدوران آمده و صدها و هزاران دستگاه و ساختمان و سرک و پارک و فابریک و غیره به یمن همت و مساعی شباروزی آنها آباد گردید، این مهمانان ناخوانده مع الاسف مورد بی مهری چندگانه قرار میگرفتند. این مهمانهای بی آزار که از بد حادثه بدانجا پناه آورده بودند، با وجود همه جانفشانی ها و خدمات بی مثال، هم مورد اذیت و آزار رژیم ددمنش آخوندی و دستگاههای اوباش آن قرار میگرفتند و هم مورد بی مهری اکثریت بزرگ مردم آن سامان. به تأکید میگویم، مورد بی مهری "اکثریت بزرگ" مردم آن سامان و نه "تمام" ایشان. چون بودند و هستند ایرانیان کریم و رحیم و دلسوزی که به داد این مهمانان پناجوی و درمانده میرسیدند و از هیچگونه بذل مساعی در حقشان دریغ نمی ورزیدند، که حسابشان کاملاً جداست و اجر شان هم بر خدا!!!!

بنده مسکین در چار دانگ ایران به سرنوشت این هموطنان کم بخت و پناهندگان بی پناه ما، علاقه گرفت و چون هیچ کمک دیگری ازش ساخته نبود، لاقلاً دردهای جانکاهشان را یادداشت کرد. حاصل این یادداشت ها دفتریهست، که "دفتر خاطرات ایران" اش مسمی ساخته ام. زمانی در سایت "افغان جرمن آنلاین" به نشر این خاطرات مبادرت ورزیده و هفده قسمت آن را در آنجا نشر کردم. اینک که پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" الله الحمد در اختیار ماست، میکوشم تمامی این خاطرات را از طریق همین صفحه باوقار و مبارز تقدیم هموطنان ارجمندم نمایم. در اول همان هفده قسمت را که در سایت "افغان جرمن آنلاین" منتشر ساخته بودم، تقدیم کرده و سپس متباقی قسمت ها را عرضه خواهم کرد. آرزومندم که ضمن پیشکش کردن این خاطرات، شمه ای از دردهای بیکران هموطنان مظلوم را در ایران منعکس ساخته بتوانم.

"هر فرد افغان یک عسکر است!!!"

Jeder Afghane ist ein Soldat

( "دفتر خاطرات ایران" )

( برگ بیست و یکم )

نمیدانم چرا قصه های قدیم دقیقاً همین حالا که در سفرم و از ایران دیدن میکنم، بخاطر می آیند. چه چاره که گفته اند: "آمده ره ردی نیس" (آمده را ردی نیست)  
حدوداً بیست سال پیش در خانه یک دوست المانی که کتابخوان و کتابدوست است و کتابخانه اش بدون شک بیشتر از ده هزار جلد کتب مختلف النوع را بزبانهای المانی و انگلیسی و فرانسوی احتواء میکرد، چند کتاب

کهنه راجع به افغانستان دیده بودم؛ همه به زبان المانی. یکی از کتب فکر کنم در سال ۱۸۸۱ یا ۱۸۸۸ بخط قدیم المانی تألیف و چاپ گردیده بود و معلومات سودمندی را در همان برهه مهم تاریخی ما که مقارن دست درازی های انگریز در افغانستان بود، در بر داشت. این کتاب را که نقشه های تاریخی همان زمان افغانستان و کشور فارس را در بر داشت، متأسفانه بعداً در آن کتابخانه نیافتم، با وجودی که باصطلاح پشتش چشم درد میگشتم. کتاب دوم سفر نامه یک المانی - و یا خدا گردنم را نگیرد "اتریشی" - بود که در زمانهای قدیم و در دوران زمامداری ظاهر شاه از افغانستان دیدن کرده و گزارش سفر خود را ضمن کتابکی با قطع کوچک بیرون داده بود. مؤلف سیاح یا سیاح مؤلف یا بهتر بگویم، "سفرنامه نویسنده" درست در زمانی وارد کابل میشود، که ابتدای ماه سنبله و جوشش جشن استقلال افغانستان است. "سپهسالار شاه محمود خان غازی" سمت "وزارت حربیه" را به عهده دارد. یعنی که "وزیر حربیه" (۱) کاکای ظاهرشاه، سردار شاه محمود خان است، که نام "مبارکش" توأم با القاب پر طمطراق "سپهسالار" و "غازی"، گرفته میشود.

کابل چراغان است و مردم کابل غرق در شغف و شادی و سرور، که هرشب به دیدن "چمن حضوری"، در آنجا حضور می یابند و با چوچ و پوچ و ذریات خود، لحظاتی را بخوشی میگذرانند. در آن زمان که برق تنها در کابل وجود داشته و ولایات کشور در تاریکی بسر میبردند، مردم اطراف (۲) هم میکوشیدند که جوقه جوقه و یا به تنهایی به کابل آمده و از شبهای چراغان جشن استقلال لذت ببرند. به یاد دارم که مردم اطراف "جشن" را "جشم" تلفظ کرده و هر باری که از "جشم" یاد میکردند، از کنج دهان شان آب سرازیر میشد. برای سیاح زمینه ملاقات با وزیر حربیه، سپهسالار شاه محمود خان، میسر میگردد. وی از موضوعات مختلف میپرسد، که همه به یادم نیست، مگر یک سؤالش را هرگز فراموش نمیکنم، وقتی از وزیر حربیه میپرسد:

« افغانستان چقدر عسکر دارد؟ » **Wie viele Soldaten hat Afghanistan?**

و شاه محمود خان با مباحثات و غرور در جواب میگوید:

« هر افغان یک عسکر است!!!! » **Jeder Afghane ist ein Soldat (۲)**

حس میزنم، که جواب شاه محمود خان با وجودی که هم جنبه سیاسی داشت و هم از غرور ملی حکایت میکرد و هم بر واقعیت های عینی و تاریخی مردم و جامعه ما استوار بود، حتماً در نظر آن سیاح فرنگی نوعی "گزارشگری" و "لاف و پتاق" جلوه کرده است. شاید هم این جواب را ناشی از "غرور کاذب" تلقی کرده باشد. آن سیاح مگر اگر کمی زحمت را بخود متحمل شده و به تاریخ دور و دراز و پر لیل و نهار این سرزمین مراجعه میکرد، بدون شک که اولین او برطرف می گشت. کافی بود، که تنها تاریخ قرن نهم افغانستان را و جانفشانی هائی را که مردم ما در طول یک قرن در مقابل استعمار انگریز انجام داده اند، از نظر بگذراند، تا تشویشش ازین درک رفع شود.

آرزو میکنم، که آن سیاح اروپائی زنده باشد و رشادتها و جان نثاری ها و از خود گذری های مردم ما را در دو دهه اخیر و در برابر ابرقدرت شوروی اشغالگر دیده باشد. که اگر چنین باشد، سخن شاه محمود خان را تصدیق کرده و خود اقرار خواهد کرد، که **هر فرد افغان واقعاً یک عسکر و یک سرباز و یک سپاهی جانباز است!!!!!!!!!!!!!!**

کرمان - مسجد صاحب الزمان (۴)

ساعت ۱۶ دیگر ۲۴ مارچ ۱۹۹۴

## توضیحات:

۱ - در سابق "وزارت دفاع" را "وزارت حربیه" و "وزیر دفاع" را "وزیر حربیه" میگفتند.

۲ - "اطراف" بر وزن "افعال و افغان و انبان و سندان" لغت عربی و جمع "طرف" است. اما در اصطلاح دری افغانستان "اطراف" را مُعادل "ولایات" استعمال میکنند. وقتی بگویند که فلانی از اطراف آمده است، یعنی که از ولایات به مرکز آمده است. این کلمه را حتی با "یای نسبت" صفت ساخته و "اطرافی" هم میگویند. و "اطرافی" به کسی اطلاق میشود که از ولایات به پایتخت آمده باشد. کلمات "اطراف" و "اطرافی" در حالی که در زبان عوام ما فراوان بکار میرفته و میرود، با تأسف که در زبان ادبی و تحریر از آن کمتر اثری دیده شده است.

۳- خوب است که از زبان یک ایرانی هم در زمینه بشنویم. سید مهدی فرخ، وزیر مختار ایران در دربار اعلیحضرت امان الله خان غازی، در صفحه ۳۴ و ۳۵ کتاب "کرسی نشینان کابل" خویش چنین نویسد: «امان الله خان شخصی است فوق العاده خودخواه و خود پرست و طالب شهرت و علو مقام؛ و بسیار فعال و کارکن و جدی و باهوش و صبور و بردبار است.

در امورات سیاسی بسیار خودساز و به طور عمومی ساعی و در کتمان عقیده، و حتی المقدور از ذکر حقیقت خودداری کرده و جدیت دارد که همه کس را اغفال کرده و گول بزند. و در مذاکرات و اظهارات احساسات چشم های خود را پر اشک نموده و گاهی هم گریه می کند. ولی تمام ساختگی و از روی خدعه است؛ و مطابق روحیات تمام افغانه، در ستایش افغانستان و سلطنت خود خیلی مبالغه می فرمایند؛ و همیشه آنچه را واجد هستند، چندین برابر ذکر می فرمایند، و معتقد است که به واسطه اظهار کثرت قوا و مادیات، سایرین پیش تر ملاحظه کرده و اهمیت افغانستان را زیاد تر تصور خواهند کرد؛ چنان که در ضمن مطالب همیشه جمعیت افغانستان را بیست میلیون اظهار می کند - در حالی که چهار میلیون و نیم جمعیت دارد - و همچنین بر حسب دستور العمل خود اعلی حضرت در کتاب ۱۹۲۵: almanach de yotha ص ۶۴۶ قوای نظامی افغانستان را در موقع صلح ۶۰۰۰۰ و در موقع جنگ ۵۰۰۰۰۰۰ صورت داده اند ( اولیای دولت ایران از مقدار (تعداد) - تصحیح از معروفی) قوای افغانستان در موقع صلح و جنگ، برطبق صورت های ارسالی کاملاً مستحضر هستند).

( "کرسی نشینان کابل" اثر سید مهدی فرخ، به کوشش محمد آصف فکرت، نشر "مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی"، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۰ )

این کتاب به مانند کتاب دیگر سید مهدی فرخ معنون به "تاریخ سیاسی افغانستان"، دارای معلومات ذقیمت است، بگذریم از سخنان نیشدار و هتاکانه مؤلف در مورد افغان و افغانستان و زمامدارانش، که از طینت و سرشت بدکنش و کینه توز یک انسان حسود و افغان ستیز بر میخیزد!!!!!! مرحوم میر غلام محمد غبار در جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" و جناب محمد آصف فکرت در همین کتاب، جواب دهن کجیهای بی بند و بارانه این انسان پرعقده و مملو از رشک را داده اند.

کاش مهدی فرخ که خود را مؤرخ میتراشید، تاریخ افغانستان را با بی طرفی و واقعیت بینی مطالعه میکرد. و کاش مهدی فرخ ها زنده میبودند، و در جهاد مقدس و جنگ آزادی بخش ما بمقابل اشغالگران شوروی، به چشم سر میدیدند،

### **که تعداد عساکر افغانستان به اندازه تعداد افغانهاست!!!!!!**

۴ - در جنوب کرمان کوهیست عجیب و غریب که فکر میشود، کوهی از کدام سیاره و کره دیگر باشد. در دامان این کوه زیارتگاه و گورستان نیست عظیم با مسجدی که به نام "صاحب الزمان" یا "مسجد صاحب الزمان" یاد میگردد. در زبان مردم کرمان این بقعه به "مسجد" شهرت یافته است، در حدی که اگر به تکسی وان گفته شود، که مرا به "مسجد" ببر، یکه راست در دهن دروازه "مسجد صاحب الزمان" پیاده اش خواهد کرد.